

A Review and Textual Criticism of the Epic Book of Salarnameh

Hamidreza Kharazmi *

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahid Bahonar University of Kerman, Iran,
hamidrezakharazmi@yahoo.com

Abstract

Salarnameh is an epic book based on the style of Ferdowsi's Shahnameh, in which the history of Iran has been depicted from the beginning until the reign of Mozaffar al-Din Shah Qajar. The book consists of two parts: the first part from the beginning of Iranian history to the end of the Yazdgerd Sassanid's kingdom was written by the intellectual and libertarian Kermani poet 'Mirza Aqa Khan' under the title of the Ancient Letter. Shortly after the creation of this work and the death of Mirza Aqa Khan, Mullah Ahmad Hafez Aghili Kermani continued the work until the time of Mozaffar al-Din Shah and changed the name of the book into Salarnameh. The author of this paper reviewed the textual content of three versions of this book (currently only available in three versions). In view of the poet's new look at past events and expressing it in the epic style, based on Ferdowsi, he introduced a comprehensive framework of Iranian history from the earliest to the Qajar era, with the language of poetry. The Aqa Khan's poetic language is far from literary and explicit but monotonous; however, Mullah Ahmad Hafez has tried to use the elements of rhetoric, especially simile and equivocalness in the text. Compared to the ancient language, poetry is not uniform. From the historical point of view, the Aqa Khan's ideas have been discussed since the earliest times of Iran as a true history, and the ambiguity that was observed at that time due to the lack of historical documents has been influenced by the books of descendants, but in the later periods of history, especially the Medes, the Achaemenids, the Parthians, Seljuks, and Sassanids, with archaeological discoveries and the translation of the old lines, a perfect date for poetry was provided.

Keywords: Salarnameh, Mirza Aqa Khan, Ahmad Bin Hafez, Epic, Shahnameh

* Corresponding author

فصل‌نامه متن‌شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره اول (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۶۷-۱۴۵

متن‌شناسی و معرفی کتاب حماسی سالارنامه

حمیدرضا خوارزمی*

چکیده

سالارنامه کتابی حماسی به شیوه شاهنامه فردوسی است. در این اثر تاریخ ایران از ابتدا تا زمان سرودن آن، دوران زمامداری مظفرالدین قاجار، به نظم درآمده است. این کتاب دو بخش دارد؛ بخش نخست به نام نامه باستان از ابتدای تاریخ ایران تا پایان پادشاهی یزدگرد ساسانی را در بر می‌گیرد و سروده روشنفر و آزادی‌خواه کرمانی، میرزا آقاخان است. پس از آنکه عوامل حکومتی قاجار او را کشتند، ملااحمد حافظ عقیلی کرمانی - در اندک زمانی بعد از سرودن این اثر - ادامه کار را تا دوره مظفرالدین‌شاه به انجام رساند. ملااحمد بن حافظ در خدمت عبدالحسین میرزا فرمانفرما، سالار لشکر ایران بود و به همین سبب نام کتاب را سالارنامه گذاشت. اکنون تنها سه نسخه از این اثر موجود است که نگارنده با سیری در آنها به معرفی و متن‌شناسی کتاب می‌پردازد. شاعر با بینشی نو به رخدادهای تاریخی گذشته می‌نگرد و آنها را به پیروی از فردوسی در سبک حماسی بیان می‌کند؛ با توجه به این نکته‌ها چهارچوب کلی‌ای از تاریخ ایران، از ابتدایی‌ترین دوران تا زمان قاجار به زبان شعر می‌توان ارائه داد. زبان شعری آقاخان روان و یکدست و از صنایع ادبی به دور است؛ اما ملااحمد حافظ همواره می‌کوشد از عناصر بلاغی به‌ویژه تشبیه و ایهام استفاده کند؛ همچنین در مقایسه با زبان نامه باستان، مطالب شاعر یکدست نیست. آقاخان از ابتدایی‌ترین زمان ایران برای تاریخ واقعی سخن گفته است. البته به سبب وجودنداشتن اسناد تاریخی تحت تأثیر کتاب‌های دساتیری بوده است؛ اما در دوره‌های بعد تاریخی، به‌ویژه مادیان و هخامنشیان و اشکانیان و سلوکیان و ساسانیان، با اسناد کشف‌شده باستان‌شناسان و ترجمه خطوط قدیمی، تاریخ صحیحی به زبان شعر ارائه می‌دهد. احمد بن ملاحافظ نیز با استفاده از تاریخ‌های گوناگون دوره اسلامی ایران، به‌ویژه روضه‌الصفا ادامه دوره‌های تاریخی را به نظم درمی‌آورد و تاریخ درست و فشرده‌ای ارائه می‌کند.

واژه‌های کلیدی

سالارنامه؛ میرزا آقاخان؛ احمد بن حافظ؛ حماسه؛ شاهنامه

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ایران (نویسنده مسؤول) hamidrezakharazmi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۸/۲۱

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۹/۲۷

۱- مقدمه

دو جریان اصلی در ادبیات دوره قاجاریه تأثیر بسیاری داشت؛ یکی ادامه سنت گرایش به سبک بازگشت ادبی است که از ابتدای دوره زندیه و با بر تخت نشستن کریم‌خان (بهار، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۱۶) یا به بیانی دیگر از اواخر افشاریه شروع شد (آرین‌پور، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۳)؛ (شمیسا، ۱۳۷۴: ۳۰۶) و دیگری تأسیس دارالفنون در تاریخ ۱۸۵۲ میلادی و در پی آن نگاه تازه به دانش‌ها، به‌ویژه رواج ترجمه بود. نخستین ترجمه‌های مدرسه دارالفنون درباره دانش‌های نظامی و سپس ترجمه مباحث تاریخی است. مباحث جدید تاریخی، تاریخ‌نگاران را از نگاه‌های سنتی دور می‌کرد؛ «زمینه معرفت به تاریخ عمومی دنیا وسعت یافت؛ در مفهوم تاریخ و سبک نگارش آن پیشرفتی حاصل گردید... و افق تفکر تاریخی تا اندازه‌ای ترقی کرد» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۴). سفر به کشورهای دیگر و دانش‌آموزی و دانش‌اندوزی، ایرانیان را به روشنفکرانی تبدیل کرد که برای گریز از سنت‌های دست‌وپاگیر تلاش بسیاری انجام دادند؛ زیرا این سنت‌ها عامل عقب‌ماندگی کشور از دنیای رو به پیشرفت اروپایی بود. این سفرها به‌ویژه سفر به ترکیه که دروازه اروپا به شمار می‌رفت و روشنفکران بسیاری در آنجا گرد آمده بودند، گرایش‌های تازه‌ای در ایرانیان به وجود آورد.

میرزا آقاخان کرمانی پرورش‌یافته مکتب دوره ناصری بود. او با سفر به ترکیه و قرارگرفتن در مجلس روشنفکران ایرانی با مفاهیم جدید وطن و کشور آشنا شد. گفتنی است نخستین درخشش‌های وطن‌دوستی و ملی‌گرایی در شعر حکیم طوس دیده می‌شود. «در جای‌جای این حماسه بزرگ... از مفهوم وطن، ایران، شهر ایران (ایران‌شهر) یاد شده و فردوسی خود ستایشگر این مفهوم در سراسر کتاب است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۳). معنای اصطلاحی و جدید میهن در تاریخ و اجتماع جدید اروپا شکل گرفت و در عصر مشروطه با برخی نوگرایان به ادبیات سیاسی و کلام ادبی فارسی وارد شد. «شاید قدیمی‌ترین کسی که از قومیت ایرانی در مفهوم اروپایی قومیت سخن گفته، میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵ - ۱۲۲۸ باشد)» (همان: ۲). این نگاه تازه به میهن و اجتماع، میرزا آقاخان را به سوی اشعار حماسی کشاند. دوره ناصری نتوانست با آرزوها و اندیشه شاعر سازگاری یابد؛ به همین سبب به شدیدترین حمله‌ها و هجوهای زبانی گرفتار شد. روح بازگشت ادبی که در این زمان سنت سراینندگان بود، شاعر را به پیروی از شیوه فردوسی در سرودن شاهنامه هدایت کرد؛ بنابراین همان زبان و بیان در اشعار او دیده می‌شود.

۱-۱ شرح مسئله

سالنامه سه بخش دارد؛ بخش اول، تاریخ ایران باستان تا حمله اعراب و شکست یزدگرد را در بر می‌گیرد. نامه باستان آقاخان زمانی سروده شد که او با یاران خود در زندان طرابزون ترکیه به سر می‌برد. بخش دوم و سوم را احمد ادیب کرمانی به شعر درآورد که به ترتیب، تاریخ ایران اسلامی تا دوره زندیه و تاریخ قاجاریه تا دوره مظفرالدین‌شاه را در بر می‌گیرد. شاعر این بخش بندی را در دیوان یادآور می‌شود و زمان را به بعید و قریب و جدید تقسیم می‌کند. به قول شاعر زمان بعید از زمان نخست تا دوره اسلامی است و زمان قریب تا دوره قاجاری و زمان جدید دوره دودمان قجر است.

این کتاب با نگاه تازه به تاریخ گذشته ایران می‌کوشد چهره‌های پهلوانی و اسطوره‌ای را با چهره‌های تاریخی واقعی ایران تطبیق دهد؛ درواقع آنها چهره‌هایی بودند که با دنیای جدید و ترجمه‌ها و یافته‌های علم باستان‌شناسی از پشت پرده‌های تاریخ آشکار شدند؛ بنابراین این اثر بازآفرینی نوینی از تاریخ ایران است؛ برای مثال مقایسه کورش کبیر با کیخسرو یا اسفندیار با داریوش و... از نمونه این تطبیق‌هاست.

به‌طور کلی مسئله اصلی این پژوهش معرفی یکی از آثار ارزنده و ناشناخته در موضوع حماسه است. نویسنده این جستار می‌کوشد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

- ۱) سالارنامه در چه زمانی و به چه هدفی و به دست چه کسی نوشته شده است؟
- ۲) ساختار اثر چگونه است و نویسنده به چه مطالبی در این کتاب بیشتر توجه داشته است؟
- ۳) ویژگی‌های محتوایی این اثر کدام است؟
- ۴) سالارنامه از نظر حماسی چه امتیازها و ارزش‌هایی دارد؟

۱-۲ پیشینه پژوهش

درباره سالارنامه تاکنون نوشته‌ای منتشر نشده است که به معرفی کتاب پرداخته باشد؛ فقط مرحوم ذبیح‌الله صفا (ن.ک: صفا، ۱۳۷۸: ۶۷۳) در چند خط در کتاب حماسه سرایی از این اثر یاد کرده است. حسین رزمجو (۱۳۸۱) نیز در کتاب قلمرو حماسی ایران به پیروی از صفا از این کتاب نام برده است. عباس سلمی معرفی کوتاهی فقط از کتاب نامه باستان به نام «باستان‌نامه» در شماره ۶ نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان در سال ۱۳۷۶ انجام داده است. فریدون آدمیت در کتاب اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی صفحه ۵۳ و ۵۴ به این کتاب اشاره کوتاهی دارد. نگارنده می‌کوشد تا این اثر را به‌طور گسترده و کامل همراه با بیان ویژگی‌های محتوایی معرفی کند.

۱-۳ ضرورت انجام پژوهش

دست‌نوشته‌های کهن، شناسنامه و هویت فرهنگی هر جامعه‌ای است و تلاش برای تصحیح و حفظ و شناساندن آنها بر افتخارات فرهنگی کشور می‌افزاید. بی‌تردید شناساندن و تصحیح و چاپ آثار خطی کهن افزون‌بر آشنایی جامعه علمی و ادبی امروز با میراث گذشتگان، به پرباری گنجینه ادبی نیز می‌انجامد؛ همچنین فراهم‌آوردن متن انتقادی و مستند است که دست‌مایه پژوهشگران و دانشجویان در پژوهش‌های علمی و دانشگاهی است. مقاله‌هایی از این دست ایجادکننده زمینه برای تصحیح و پژوهش‌های بیشتر درباره نسخه منظور و آثار هم‌رتبه آن است. اهمیت دیگر این پژوهش آن است که حماسه‌ها از جنبه‌های گوناگونی مثل ادبیات و زمینه فرهنگی و حفظ هویت ملی و انتقال ارزش‌ها و جان‌مایه‌های وطنی، گران‌مایه هستند و پرداختن به آنها در زمینه پژوهش‌های تاریخی و ادبی ضروری است.

۲- بحث و بررسی

۱-۲ سخنی کوتاه درباره زندگی میرزا آقاخان

میرزا عبدالحسین‌خان مشهور به آقاخان کرمانی سال ۱۲۷۰ قمری (۱۸۵۴ م) در قلعه مشیز - قرارگرفته در بردسیر (ر.ک: افضل‌الملک، به نقل از وزیری، ۱۳۸۵: ۸۵۱)، در فاصله ۶۵ کیلومتری شهر کرمان - به دنیا آمد. پدر او عبدالرحیم مشهور به مشیزی از مالکان و زمین‌داران مهم و مادرش دختر میرزا کاظم خان طیب بود. او در دوران کودکی به مکتب رفت و قرآن، زبان عربی، ادبیات، فقه و اصول، حکمت الهی، طبیعیات، ریاضی و طب، خط انگلیسی و فارسی میانه را آموخت (ر.ک: همان: ۸۵۲). در ابتدای جوانی به عاملی مشیز گماشته شد. زمان ناصرالدوله فرمانفرما،^۱ برادر بزرگ‌تر عبدالحسین میرزا، هیچ‌کس عاملی را نمی‌پذیرفت؛ زیرا عمل مالیات و اجاره بسیار بود. میرزا سید کاظم وکیل‌الدوله وزیر بود و به

میرزا آقاخان امر کرد تا عمل مالیات بردسیر را بپذیرد. میرزا آقاخان هرچه سر باز زد، موافقت نشد و با هزار گونه تهدید، مالیات‌گرفتن بردسیر را پذیرفت. آقاخان سه نفر را برای مالیات‌گیری مأمور کرد؛ در آن زمان همه مالیات کرمان برای میرزا سیدکاظم خان بود. حساب‌سازی‌های پیشکار مالی او سه‌هزار تومان مالیات عقب‌افتاده برای میرزا آقاخان تشخیص داد و آقاخان هزار تومان کم می‌آورد. او که به زور به این عمل واداشته شده بود، قصد پرداخت بقیه مالیات را نداشت. هنگام بدرقه فرمانفرما بین او و سیدکاظم بحثی درمی‌گیرد (دبستان کرمانی، ۱۳۲۸: ۸۳) و به سبب سخن ناخوشایند وزیر، آقاخان با دشنام‌گویی قصر را ترک می‌کند. وزیر نیز فرصت را غنیمت می‌شمرد و علیه او نزد حاکم بدگویی می‌کند و دریافت مالیات بازمانده را یادآور می‌شود. ناصرالدوله نیز امیر آخور را برای دریافت بقیه مالیات مأمور می‌کند. آقاخان با بی‌میلی مشیز را به قصد اصفهان ترک می‌کند. در اصفهان در درگاه ظل‌السلطان، پسر بزرگ ناصرالدین شاه به مرتبه ایشک آقاسی^۲ می‌رسد. شیخ احمد روحی^۳، یار غار میرزا آقاخان در اصفهان به او می‌پیوندد و هر دو به تهران می‌روند. در آنجا میرزا به تدریس شاهزاده‌های قاجار می‌پردازد. بعد از مدتی او با عبدالخالق خان همدانی از رشت به اسلامبول سفر می‌کند و چندبار با میرزا حسن خان، جنرال قنسول ایران در ایام سفارت میرزا محسن خان معین‌الملک به سفارت می‌رود. بعد از اندک زمانی با میرزا حبیب اصفهانی آشنا می‌شود. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۵۹). در این زمان سلطان عثمانی از سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌خواهد اندیشه اتحاد مسلمانان را پیگیری کند و بعد از تشکیل جلسه، آقاخان در مقام یکی از اعضای دوازده نفره از هسته انجمن انتخاب می‌شود. آنان با علمای شیعه نامه‌نگاری می‌کنند و جدی‌افندی، برادر شیخ احمد روحی را به بغداد می‌فرستند. در بغداد یکی از نامه‌ها به دست میرزا محمودخان قمی^۴ می‌افتد و او به ناصرالدین شاه درباره این جنبش هشدار می‌دهد. ناصرالدین از علاءالملک می‌خواهد عوامل این اتحاد را دستگیر کنند. علاءالملک از میرزا آقاخان و میرزا حسن خان قنسول کینه دارد و به همین سبب با محمودپاشا همسازی می‌کند و وعده می‌دهد که اگر دولت عثمانی این درخواست سفارت را بپذیرد، دولت ایران در مقابل این یاری، ارمنی‌های مخالف با سلطنت عثمانی را که به ایران گریخته‌اند، دستگیر و تسلیم مأمورین عثمانی می‌کند. با این توافق آقاخان و دو یار غارش، دستگیر و به زندان طرابوزان منتقل می‌شوند. در این میان میرزای کرمانی ناصرالدین شاه را به قتل می‌رساند و سرنخی مبنی بر ارتباط او با گروه اتحاد اسلامی یافت می‌شود. این بهانه کافی برای سپردن زندانیان به کارگزاران قاجاری است. بعد از قرارگرفتن زندانیان در باغ سلطنتی نایب‌السلطنه، محمدعلی شاه، به فرمان او سر این سه یار دبستانی را از تن جدا و پوست سرشان را پر از گاه می‌کنند و آن را به دربار می‌فرستند (افضل‌الملک، به نقل از ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۱).

۲-۱-۱ نامه باستان

این بخش از کتاب سروده دلاور مرد کرمانی، مشروطه‌گرای آزادی‌خواه، میرزا عبدالحسین، معروف به میرزا آقاخان است. این اثر به سبک و شیوه شاهنامه فردوسی در همان وزن و قالب سروده شده است و خود شاعر نیز به خوشه‌چینی از خرمن والای فردوسی اشاره دارد:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| در این نامه از هر دری گفته شد | گهرهای معنی بسی سفته شد |
| ز گفتار فردوسی پاکزاد | بسی کرده‌ام اندرین نامه یاد |
| نبود اندرین ره مرا توشه‌ای | هم از خرمن او بُدم خوشه‌ای |

گویا پیش از سرودن نامه باستان، وزیر فرخنده‌رای از او خواسته به نگاشتن تاریخی به نثر اقدام کند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| مرا گفت دستور فرخنده‌رای | که این راز سر بسته را برگشای |
| کنونت که امکان گفتار هست | به تاریخ‌دانان سروکار هست |
| همان به که تیغ قلم برکشی | به تاریخ پیشین قلم درکشی |
| فشانی بر افسانه‌ها آستین | نویسی یکی نامه‌ راستین |
| ز تاریخ یونان و کلدان و روم | ز آثار ویران و آبادبوم |
| فر از آوری نامه شاهوار | که ماند به گیتی ز ما یادگار |

این وزیر فرخنده‌رای به گونه‌ای که از گفتار شاعر پیداست، ناظم‌الدوله^۵ است. شاعر در قسمتی از سروده خود که سخن از گذشته باشکوه و دلیرمردان است بیتی آورده است:

از ایشان نبینم یکی را به جای به جز ناظم‌الدوله پاکرای

این بیت تنها یک نکته شک‌برانگیز دارد و آن ناسازگاری با بیتی در پایان اثر است که ناظم را تهدید می‌کند:

چو بر باره نثر گردهم سوار بر آرم من از جان ناظم دمار

ناظم‌الاسلام می‌گوید گویا مرادش ناظم السلطنه^۶ است؛ زیرا ناظم‌الدوله را در تاریخ نثرش ستوده است. آن تاریخ به همت علاءالملک به چاپ رسید و خواننده می‌تواند به آن رجوع کند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۵۱). درباره بیت دیگر از ایشان، «نبینم...»، ناظم‌الاسلام معتقد است که به جای ناظم‌الدوله، نصره‌الدوله صحیح است. او در این باره می‌گوید: مراد از نصره‌الدوله فرمانفرما، عبدالحسین میرزاست؛ چون رفتار ناشایست ناصرالدوله عبدالحمید میرزا سبب آوارگی میرزا آقاخان از کرمان شد و فرمانفرما در حکومت کرمان با جبران رفتار و کارهای برادر نسبت به میرزا آقاخان و کسان او محبت کرد و در مکاتیب خود اظهار هم‌مشرقی می‌کرد؛ به همین سبب میرزا آقاخان دو جلد تاریخ خود را از زندان طرابزون نزد فرمانفرما فرستاد که اکنون آن متون به خط نویسنده نزد فرمانفرما موجود است و همه می‌دانند در آن زمان این اندازه اقدام و اظهار از حکام، مایه امیدواری و ستایش بسیاری بوده است (همان: ۱۴۵).

از این سخن آشکار است این فرد ناظم‌الدوله است که با توطئه محمدطاهر تبریزی قراچه‌داغی و دامادش میرزا حسین شریف علیه آقاخان، نظر مثبت ناظم‌الدوله را درباره او منفی جلوه می‌دهند و ناظم هم نزد سلطان عثمانی، میرزا آقاخان را به بددینی متهم می‌کند. ناظم‌الدوله پس از مدتی از این کارها پشیمان می‌شود و از شاعر می‌خواهد نزدش برگردد؛ اما روحیه درویشی و بی‌نیازی، این اجازه را به او نمی‌دهد. برادر ناظم‌الدوله که جایگزین او در سفارت عثمانی شده است، باز نزد شاه عثمانی به بدگفتاری علیه آقاخان می‌پردازد و شاه را نسبت به آقاخان بدبین می‌کند. همین باعث گرفتاری او و دو دوستش در دستان ناجوانمردانه عثمانی‌ها می‌شود. عثمانی‌ها آنان را از پایتخت به طرابزون،

Trabzon، شهری نزدیک دریای سیاه، می‌فرستند و او در زندان طرابزون به سرودن این اثر روی می‌آورد:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| ...که نظم آورم نامه مختصر | ز تاریخ ایران به طرزی دگر |
| به نام همایون عبدالحمید | کزو هست آثار نیکو پدید |
| شهنشاه با عدل و با فر و داد | یکی نغز دیباچه سازم گشاد |

۲-۱-۱-۱ نام و هدف و مدت سرودن کتاب

نام کتاب *نامه باستان* است:

چو آمد به بن این کهن داستان بنامیدمش *نامه باستان*
سرودن این کتاب در تاریخ شعبان ۱۳۱۳ قمری (۱۸۹۶م) به پایان می‌رسد:

ز تاریخ هجرت ز بعد هزار یکی سیصد و سیزده برشمار
که پایان شد این نامبردار گنج به یک سال بردم در این کار رنج

شاعر با این اثر، تاریخ حقیقی گذشتگان را بازمی‌جوید و رنگ افسانه‌ها را از تاریخ می‌زداید. او می‌کوشد تا با آثار کشف‌شده باستان‌شناسان، تاریخ را به اصل واقعی بسراید؛ زیرا معتقد است علم و ادب سه بار در تاریخ ایران سست و ویران شد؛ زمان ضحاک و زمان ویرانگری اسکندر و حمله اعراب. همچنین او بر آن است که کم و بیشی موجود در تاریخ ایران به سبب *شاهنامه* فردوسی است که در آن بسیار اشتباه و نادرستی رخ داده و نام شاهان را تمام نگفته است:

در آن نام‌هایی که او گفته است بسی سهو و تحریف‌ها رفته است
همان در زمان‌های شاهان پیش بسی کرده تلفیق از کم و بیش
نگفته است نام شاهان را تمام به ترتیب زایشان برده‌ست نام

شاعر سبب این نقص‌ها را در چند چیز می‌داند:

الف) کسی نمی‌توانسته است خطوط قدیم را بخواند و به همین سبب اقوام قدیمی مثل آسوریان، مادها، لیدی‌ها ناشناس مانده‌اند؛

ب) بسیاری از افراد ذکر شده در *شاهنامه* حاکم و شاه بوده‌اند؛ مثل فریبرز، توس، آرش که فردوسی به شاهی آنان اشاره‌ای نکرده است؛

ج) جاهایی مثل دشت دغو و نمونه‌هایی از این دست در *شاهنامه* مکان نیست بلکه دغو^۷ همان دیاکو است؛ همچنین افراد ذکر شده در *شاهنامه* شخص نیستند؛ برای مثال افراسیاب تورانی در این اثر به «وراز آب» یا ماوراءالنهر تبدیل می‌شود یا پشنگ، قوم پوزانیاس است یا پلاشان، قوم بلژیک است.

بنابراین به گمان او با وجود اشتباهات گوناگون، نویسنده در پی آن روشنگری احوال گذشتگان ایرانی است که در تاریکی و ابهام مانده‌اند. او به مدت یک سال به سرودن این اثر پرداخت:

چو یک سال بردم در این کار رنج به پایان شد این نامبردار گنج
اگرچه به نظم نبد دسترس که چون *شاهنامه* نگفته‌ست کس...
چو آمد به بن این کهن داستان بنامیدمش *نامه باستان*

بعد از سروده شدن اثر، به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به انتشار اشعار سفارش می‌شود: «این مقدمه تاریخ را ختم می‌کنیم به اشعار مرحوم میرزا آقاخان کرمانی که شاهزاده فرمانفرما برای عدم مناسبت در زمان سابق از تاریخ *سالاریه* موضوع نمود و چون در آن اشعار بیان می‌کند مناسبات زمان ناصرالدین شاه را و از تاریخ نظمی آن مرحوم هم برداشته شده بود و در محبس طراپزون هم وصیت کرده بود به طبع این اشعار؛ لذا ما آنچه را که دست آوردیم در این آخر مقدمه در فصلی علی‌حده آنها را درج می‌نمائیم» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۴۰). این اشعار حذف شده هم در نسخه خطی شاعر و هم در نسخه خطی «م» موجود است. البته درباره نسخه خطی «م» نویسنده بر آن است که آنها را از نسخه خطی بهمنیار افزوده و البته ناظم‌الاسلام نیز آنها را ذکر کرده است.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما به گفته این سند از سوی آقاخان به انتشار این اشعار سفارش می‌شود. البته این اثر به سبب سخنان انتقادآمیز و گاهی تند و تلخ مانند خطاب «الاغ‌الملک» به ناصرالدین شاه، با حذف‌هایی در ضمیمه سالارنامه چاپ می‌شود.

۲-۱-۱-۲ مباحث و موضوع کتاب

نامه باستان دربردارنده تاریخ راستین قدیم ایران است. آقاخان آن را از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمی که باستان‌شناسان کشف کرده‌اند در یازده سلسله سروده است:

(۱) آبادیان، (۲) آجامیان (جمشیدیان)، (۳) ماردوشان یا ضحاکیان یا نمرودیان بابل، (۴) آبتین و فریدون و فرزندان، (۵) عصر پهلوانی مثل سام و گرشاسپ، نریمان، رستم، (۶) اکمینان، (۷) مدی‌ها یا مادها، (۸) شاهنشاهی پارس مثل کورش، (۹) سلفکیان یا سلوکیان، (۱۰) پارت‌ها یا اشکانیان، (۱۱) ساسانیان.

این اثر ابتدا با ستایش خدا و ایزدان و فرشتگان، درود بر پیامبران تابناک، در احوال عصر تاریکی، چگونگی از میان رفتن تاریخ ایران، اشاره به پاره‌ای اشتباهات مورخان، سبب نظم کتاب و ستایشی از ملت آریانا یا آریایی‌ها آغاز می‌شود؛ سپس به ترتیب سلسله‌های نامبرده را با افتخاراتشان، با تطبیق نام‌های شاهنامه فردوسی برای افراد یا مکان‌ها، معرفی و شرح می‌کند. او در صفحه نخست نسخه دست‌نویس خود می‌گوید: بنابر عقیده مورخان فرنگ (آقاخان، ۱۳۱۳ق: برگ نخست) تا زمان چیرگی عرب در ایران یازده سلسله سلطنت داشته‌اند:

۲-۱-۱-۲ سلسله آبادیان

از احوال این طبقه چیزی معلوم نیست؛ غیر از اینکه آبادنامی رئیس این قبیله بوده است که اقوام کلدانی او را آبت و یاپت و اعراب، یافت خوانده‌اند. گویند آبادانی در شرق از این قوم پدید آمد. گویا مدت سلطنت ایشان چندان دیر نکشید و پادشاهان ایشان کمابیش در کوه و غارها می‌رفتند؛ به زهد و انزوا می‌پرداختند و کهنه بودند. به همین سبب در کار ملک سستی روی داد و بیگانگان بر ایشان دست یافتند. واپسین پادشاه آبادیان سیامک است که هندیان آن را شیوا گویند و اقوام دنقله یا بنی‌کوش او را کشتند. پایتخت ایشان در بیابان اریانم واجو بود. طوایف آباژه چرکس از بقیه اینان هستند.

در این تقسیم‌بندی آقاخان، تأثیر شگرف اندیشه فرقه آذرکیوان را می‌توان دید... آذرکیوان زمان شاه عباس به هند رفت و ابوالفضل بن مبارک، وزیر شاه اکبر، به آیین او توجه کرد. نورالدین جهانگیر، حاکم وقت، او را پذیرا شد. برای این فرد شجره‌ای افسانه‌گون ساخته‌اند که به مه‌آباد بزرگ می‌رسد (معین، ۱۳۳۶: ۳۸). فرقه‌های آذرکیوان نوشته‌های بسیاری دارند؛ از جمله مهم‌ترین آنها کتاب دستیر است که با نویسنده‌ای ناشناس دربردارنده ۱۶ نامه است؛ «نخستین پیغمبر مه‌آباد و آخرین پیغمبر، ساسان پنجم است» (ر.ک: پورداوود، ۱۳۵۵، ج ۱: ۱۷ به بعد). گفتنی است همه پادشاهان اسطوره‌ای نزد آذرکیوان جنبه پیامبری دارند.

«در این متون دستیری، زمانه تاریخی، بدل به زمانه پردازی ملی‌گرایانه با محوریت ایران‌گرایی می‌شود؛ سلسله‌های نوظهوری چون آبادیان و آجامیان زایش پیدا می‌کنند؛ ترتیب حکومت‌های ایران باستان دچار بازآفرینی می‌شود؛ برخی شخصیت‌های تاریخی مانند مه‌آباد برای نخستین بار ظاهر می‌شوند و بازپردازش تاریخی نسبت به اشخاصی چون اسکندر ایجاد می‌شود» (وکیلی و باغدار، ۱۳۹۵: ۱۴۶).

۲-۱-۱-۲ سلسله آجامیان

زهی عصر آجامیان سترگ که جمشید بودی بر ایشان بزرگ
از او فرهی یافت کار جهان که او بُد یمه، پور ویوانجهان
از آجام مانده عجم یادگار به آیین جم، زنده شد روزگار

تاریخ پادشاهان این طبقه به کلی از میان رفته است و آنچه داستان‌سرایان از آن یاد می‌کنند، درخور اعتماد نیست. همین قدر معلوم است که یمه‌نامی پسر ویونجهان است و هندیان او را یمه، پسر ویوسوت می‌خوانند؛ او رئیس نخستین ایشان بود و اقوام آری را از سرمای بیابان‌های آریانم واجو رهانید و در باکتر و اریانم ورب پنجاب، جایگاه نخستین اقوام آری، آورد و متمدن کرد. جم مبدل یمه است و عجم معرب آجام و اینان را پیشدادیان و جمشاسپیان و گلشایان و جمشیدیان نیز خوانده‌اند. از جمله این سلاطین یکی شیو یا همان کیومرث است؛ دیگری اریاگشید است که او را ارفخشذ می‌گویند؛ اورتاسپا که لهراسب است و دیگری زرتشت نخستین صاحب کتاب *زند* که هوشنگ است و بعد از زردشت چند نفر از هون‌ها که به دین زردشت آمده بودند در سمت ایران و آلام سلطنت کردند؛ مانند تهمورث و کودورناخونته و کدورلاخومور و غیره که اسم‌های ایشان ترکی است.

مدت سلطنت این طبقه کمابیش نهمصد سال طول کشید. این عصر زمان سعادت و نوبت نیکبختی ایران بود که هرچیزی را اختراع کردند و در هر کاری سرآمد شدند. پادشاه آخرین، آجامیان سیرنگ یا کورنگ است که بعد از غلبهٔ ماردوشان به زابلستان گریخت و در آنجا خود و اولادش مدت‌ها سلطنت کوچکی داشتند.

شاعر در این بخش از متون اوستایی و پهلوی به‌ویژه *اوستا* بهره برده است (یسنا، ۱۳۸۰: ۱۶۰). اشاره به یمه، پسر ویوسوت، نشان‌دهندهٔ آشنایی شاعر با متن ریگ و *داست* (ایونس، ۱۳۸۱: ۳۰)؛ (*گزیدهٔ سروده‌های ریگ‌ودا*، ۱۳۷۲: فصل ۱۴، بند ۹)؛ البته گفتنی است شاعر هنوز تحت تأثیر کتاب‌های دساتیری است. مباحث متون تاریخی ایران که بعدها سررشتهٔ نوشتن کتاب‌های دساتیری شد، در نظر و دیدگاه شاعر بی‌تأثیر نیست (ر.ک: بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۹۰)؛ (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۴۷)؛ (*مجم‌التواریخ و القصص*، بی‌تا: ۲۳). ریشهٔ دیگر این اندیشه در مقایسه و تطبیق بیت‌های شاهنامه با اندیشه‌های ذهنی خود است؛ برای مثال در باور آقاخان به پیروی از گفتار دساتیریان (*دبستان‌المذاهب*، بی‌تا: ۱۶) هوشنگ حماسی همان زرتشت است و این‌گونه می‌سنجد که فردوسی در بیت زیر از زبان خسرو پرویز، دین هوشنگ را همان دین زردشت می‌داند:

چه خوش گفت، پرویز، شاه‌کیا چو باقی‌صبر روم زد کیمیا
که ما را ز دین کهن ننگ نیست به گیتی به از دین هوشنگ نیست

البته داستان کشف آتش به دست هوشنگ، شاید در این نگرش بی‌تأثیر نبوده است (ن.ک: فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۰). زردشت در نظر شاعر اسم فرد ویژه‌ای نیست؛ بلکه نام مشترک برای چند پیامبر است.

۲-۱-۱-۳ سلسله ماردوشان

خوشا وقت شاه‌آفریدون گرد که کلدانیان را از ایران سترد
پی ماردوشان از آنجا برید دگر شوکت اژدها کس ندید

این طبقه به اعتقاد بعضی همان نمرودهای بابل و کلدانیان‌اند. برخی نیز ایشان را طوایف امیقس یعنی راعیان می‌دانند که سه هزار سال قبل از هجرت بر مصر و بابل و اتوریه و ایران هجوم آوردند. این ممالک سال‌ها در دست ایشان بود تا

زمان بلوس و نینوس که ایشان را از آتوریا و بابل و ایران بیرون کرد و سلطنت آتوریان از نو تشکیل شد. به‌رحال اگر در ابتدای کار هم راعیان ایران را فتح کرده باشند، هیچ شکلی نیست که پس از راعیان به دست کلدانیان افتاد؛ به‌گونه‌ای که ملکه سمیرامیس زن نینوس تا بلخ را فتح کرد و ملکه سرزمین ایران شد؛ بیشتر شهرها و بناهای ایران را به او نسبت داده‌اند؛ مانند اکبتان و سمرکرد و غیره. کلدانیان افغانستان را مسکن خود قرار دادند. مرداس معرب ماردوش است؛ چنان‌که ضحاک، معرب استیاک و ازدهاک است که به ازدها دلالت دارد. در این میان وقتی رامسیس سیوم، سیزدستریس اعظم، برای گرفتن بلاد مشرق برخاست، توانست سرزمین‌های آتوریا و بابل و لیدیا و ایران و شامات را فتح کند؛ اما این سرزمین‌ها برای وارثان او باقی نماند و باز به دست خودشان افتاد. مدت سلطنت ماردوشان در ایران کمابیش هزار سال طول کشید و به دست فریدون نابود شدند.

در این قسمت اشتقاق لغات که بیشتر آنها ذوقی است در شکل‌گیری برخی تطبیق‌ها بی‌تأثیر نیست. ملک‌الشعراى بهار در سبک‌شناسی، تحقیقات آقاخان را در *فقه‌اللغه* بی‌پایه می‌داند (بهار، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۷۳)؛ برای مثال مرداس را همان ماردوش گمان کرده است؛ هرچند هنوز درباره‌ی معنی مرداس توافقی نیست و خالقی مطلق آن را صفت ضحاک به معنی آدم‌خوار می‌داند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵۱)؛ همچنین آقاخان اژی‌دهاک را همان بابلیان آزدهان می‌داند (آقاخان کرمانی، ۱۳۲۴ق: ۲۰) که به سبب افزون‌خواهی به این نام نامیده شده‌اند. به گمان جیمز دارمستتر، پژوهشگر و باستان‌شناس فرانسوی، واژه‌ی دهاک در ریشه با داسه می‌تواند پیوندی داشته باشد. شاید بتوان گفت در مرداس، نام پدر ضحاک، نیز نشانی از این مار نمادین ودایی به یادگار مانده است. داس شاید بازمانده‌ای از داسه‌ی ودایی باشد که دهاک، ساخت اوستایی آن است؛ همچنین ممکن است ساخت کوتاه‌شده‌ی مار باشد؛ در این صورت مرداس با اژی‌دهاک برابر است (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۱). آقاخان در این قسمت، افزون‌بر قیاس‌های *فقه‌اللغه* خود همراه با سنجش داستان‌های حماسی با واقعیت‌های تاریخی، به سبب آشنایی با زبان‌های فرنگی تحت تأثیر مطالعه‌ی کتاب‌هایی مانند *کوروش‌نامه* از گزنفون، تاریخ هردوت، *ایران و یونانیان به روایت پلوتارخ، ایران و شرق باستان در کتابخانه‌ی تاریخی اثر مورخ رومی دیودور سیسیلی* بوده است. افزون‌بر اینها نشانه‌هایی از کتاب *تورات* نیز در این زمینه دیده می‌شود. شاعر بارها به این تاریخ‌نویسان و منابع تاریخی اشاره کرده است:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| گرازه بُدی پور لیدی خدیو | که خواند کرازوس، هردوت نیو |
| گزنفون که زان راه برگشته است | یکی نغز تاریخ بنوشته است |
| به توراتش اندر ستاید سرورش | که گوید مسیح است فرخ کروش |

۲-۱-۱-۲ سلسله آبتین

نخستین این طبقه فریدون بن اشکیان است که زرتشت ثانی است و بعضی او را اوکشره خوانده‌اند و برخی دیگر گویند اوکشره نیای اوست. آبتین تغییر یافته‌ی آبادیان به زبان کلدانی است؛ مانند فریدون که اصل آن فرزانه و فردانات است و بعضی گویند فیروزان است و او کمابیش دوهزار سال قبل از هجرت به دستگیری کاوه برخاست و پس از راندن کلدانیان از ایران، نمرودهای بابل را منقرض کرد. او با حکم‌داران آتوریه پیمان دوستی بست و دختر آثور بانپپال اول، پادشاه آسیریه را به زنی گرفت که در *شاهنامه* سرو، پادشاه یمن نامیده شده است:

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| خوشا گاه پیروز با تاج و گاه | همان روزگار منوچهرشاه |
| که بودند از دخت آسیرشه | که گشته به سرو یمن مشته |

بعد از او تا صد و پنجاه سال فرزندان و نوادگانش در ایران حکمرانی کردند؛ مانند فیروز، منوچهر، کالپوش، مراک، آرش و چند نفر دیگر. البته در این اواخر، سرزمین فرزندان فریدون به مازندران و گیلان و قطعه‌ای از آذربایجان محدود شده بود؛ زیرا ایراک یعنی عراق را به آتوریان واگذارده بودند و بلخ و خراسان را به اقوام ماوراءالنهری که آنان را افزاز آب می‌گفتند. اکنون گمان می‌رود که ایراک و افزاز آب، ایرج و افراسیاب باشند؛ چنان‌که فردوسی در شاهنامه نیز می‌گوید: «منوچهرشاه، گیتی را بخش نموده، از کین و پیکار بیاسود» و در جای دیگر گفته است: فریدون مملکت را بر سه پسرانش تقسیم کرد.

نویسنده دربارهٔ آبتین باز از *فقه‌اللغه* و کتاب‌های داستیری استفاده کرده است؛ زیرا برپایهٔ نظر آذرکیوانان، زرتشت نام عام برای چند پیامبر است که نخستین آن هوشنگ و دومین فریدون است (*دبستان‌المذاهب*، بی‌تا: ۱۸). علت نامبرداری به او کشته نیز اصلاحی است که در آیین زرتشت انجام می‌دهد. البته گاهی در این بین واقعیت‌های تاریخی‌ای وجود دارد که تنها با ذوق شاعر با شخصیت‌های حماسی سنجدیده شده‌اند؛ برای مثال نکاتی که دربارهٔ ریشهٔ افراسیاب یا ایرج بیان می‌کند، تنها نگرش ذوقی شاعر است.

۲-۱-۱-۲ عصر پهلوانی

بعد از فروپاشی خاندان فریدون، سرزمین ایران سال‌ها از دو طرف در جزر و مد دو سیل مهاجم قرار گرفته بود؛ از سوی نهر فرات و دجلهٔ بغداد پیوسته حکم‌داران آتوری بر ایران می‌تاختند؛ از آن جمله شلمناصر و آتور ایرزپال، حکم‌داران نینوا بودند که آنها را سلم و تور خوانده‌اند؛ از سوی جیحون نیز اقوام افزاز آب و سیتا به ایران هجوم می‌آوردند که آنها را افراسیاب و شیده تصور کرده‌اند. در این میان، برخی از بزرگان و شجاعان قوم و شاهزادگان ایران از گوشه و کنار در مقام اثبات وجود برآمدند و از وطن دفاع کردند. از همهٔ اینان شاهزادگان زابل و کرمان بیشتر توانستند مقاومت کنند و تاب آورند؛ بنابراین داستان‌ها و افسانه‌های عصر پهلوانی کمابیش به نام ایشان است؛ مانند سیرنگ که سیمرخ اسب؛ تهماسب که تهمتن است؛ زاب که همان زال است؛ کریمان و گرشاسپ و سهم‌بان که سام است و نریمان و مهرباب و اترت و تورگ و سرسپ و رستم که او را مایهٔ داستان قرار دادند. این دوره نزدیک به سیصد و پنجاه سال طول کشید.

بااینکه تلاش شده است تا در بیان حوادث پهلوانی وقایع تاریخی با نظم ذهنی کنار هم چیده شود، اما در این میان تعبیرهای ذوقی و عامهٔ شاعر نیز دیده می‌شود؛ نمونهٔ آن یکی دانستن کریمان و گرشاسپ است. در شاهنامه در نبرد رستم و اسفندیار آمده است:

همان سام، پور نریمان بده‌ست نریمان گرد از کریمان بده‌ست

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۳۴۶)

بنابر نوشتهٔ سجاد آیدنلو از قرن هشتم به بعد در سنت شاهنامه‌خوانی، کریمان را به قرینهٔ ذکر نام، نیاکان رستم دانسته‌اند... (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۷). آشکار است که شاعر به سخنان عامه نیز توجه داشته است و به همین سبب می‌گوید: «چو گرشاسپ کو بود کرمان‌خدای...» و نام گرشاسپ و کریمان را یکی می‌داند. بعدها ابوالفضل خطیبی نیز به این موضوع اشاره می‌کند: کریمان یا تحریفی از نام گرشاسپ یا شاید لقبی ویژهٔ گرشاسپ در خاندان رستم است (خطیبی، ۱۳۹۰: ۴۱۵).

۲-۱-۱-۲ سلسله اکمنیان

اینان در سوی فارس و اهواز بودند. اول پادشاه ایشان اکمین بزرگ، هاکهامانش است:

در آن عصر میری ز اکمنیان که کاووس خواندندی او را کیان
بر اهواز و بر پارس بُد پادشاه به بازارگرد اندران داشت جا

می‌گویند او را کرکسی پرورید و رویین‌تن لقب اوست و افسانه‌سرایان او را رقیب و هم‌چشم رستم داستان قرار داده‌اند؛ شاید اکوان دیو که در شاهنامه گویند او باشد. او تا فلسطین بتاخت و چندبار بر حکم‌داران اتوریه به پیروزی دست یافت تا حکومت او را در فارس و اهواز به رسمیت شناختند؛ اما فرزندانش از حکم‌داران اتوریه و بخت‌النصر بابل اطاعت می‌کردند تا زمان پادشاهان مدیه که با ایشان همدست شدند؛ اما درهرحال حکومتی ممتاز و مهم داشتند. اینان تا زمان سیروس اعظم هفت نفر بودند و کمابیش دویست و پنجاه سال پادشاهی کردند. شاعر در این بحث قسمت‌هایی را که در تاریخ هردوت و تاریخ‌های دیگر یونانی و رومی بیان شده است با داستان‌های شاهنامه ترکیب می‌کند و با همساز کردن واژه هخامنش و اکمنش، از این سلسله در جایگاه سلسله ایرانی نام می‌برد.

۲-۱-۱-۲ سلسله مدیه

اول ایشان ارباس کرد است که همراه با بله‌زیس، نینوا را به هم زد و سلطنت اتوریه را برانداخت؛ سلطنتی در مدیه تشکیل داد؛ او همان قیباد البرزی است. ابتدای سلطنت او هزار و چهارصد و سی پنج سال قبل از هجرت است و بعد از او هفتاد سال سرزمین‌های مدیه، ملوک‌الطوایف بود تا اینکه توس سپهبد، سلطنتی بزرگ تشکیل داد. از این حاکمان در شاهنامه معمولاً به شاهزاده و پهلوان یاد شده است؛ مانند توس، کی‌آرش، فریبرز، اژدها، پیلتن و مدت پادشاهی این طبقه کمابیش دویست و چهل سال طول کشید.

شاعر شخصیت ارباس را با کی‌قباد می‌سنجد و با کمک تاریخ‌های یونان، حکومت مادیان را بازآفرینی می‌کند. او اطلاعات دقیقی درباره جنگ مادیان با آشوریان و طوایف مادی آورده است.

۲-۱-۱-۲ شاهنشاهان پارس

اول ایشان سیروس یا کوروش اعظم است. اینان همان اکمنیان هستند که سرانجام شاهنشاه همه زمین شدند و این سرزمین‌های گسترده را تا زمان اسکندر، دویست و شش سال، اداره کردند؛ آنها را کیان گویند. اسم‌های برخی از این پادشاهان در شاهنامه وجود ندارد و برخی نیز شاهزاده و پهلوان گمان برده شده‌اند؛ مانند برته، اسفندیار، زریر، شغاد اخواست. اسکندر کبیر که خود نیز از فرزندان اسفندیار بود، این سلسله را نابود کرد.

نظر شاعر درباره شاهنشاهیان پارس و ریشه‌یابی آنها در داستان‌های حماسی پس از او نیز ادامه یافت؛ برای مثال مقایسه کوروش با کیخسرو بعدها در مقاله پژوهشگران دیگری نیز دیده می‌شود (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۴: ۱۵۸ - ۱۷۰)؛ موارد دیگر واقعیت‌های تاریخی هستند که در تاریخ هردوت بیان شده است.

۲-۱-۱-۲ سلسله سلفکیان

پس از مرگ اسکندر نامور ز هر سو برآمد یکی تاجور
همه پادشاهی و ملک کیان بیفتاد در دست یونانیان

بعد از مرگ اسکندر سرزمین‌های فتح‌شده به دست یونانیان افتاد و امیران اسکندر آنها را میان خود تقسیم کردند.

سرزمین ایران بهره سلوکس نیکاتور شد که ایرانیان او را استهن یونانی و عربان ابلخس می‌گویند. سلفکوس با فرزندانش کمابیش چهل و پنج سال در ایران فرمانروایی کرد و سرانجام اشک پارتی آنان را از ایران بیرون راند؛ البته پس از آن باز در شامات و حلب فرمانروایی داشتند.

۱-۱-۲-۱۰ سلسله اشکانیان

نخست اشک کش بد ز آرش نژاد همش نام ارزاس آرند یاد

اول ایشان اشک یا ارشک پارتی است که او را ارزاس نیز گفته‌اند. این طبقه نزدیک به چهارصد و پنجاه سال در ایران با افتخار بسیار سلطنت کردند. آنان لشکر روم را شکست دادند. نام‌های آنان در شاهنامه نیامده است. شاعر به سبب آشنایی با تاریخ‌های نگاشته‌شده درباره ایران، اطلاعات ارزشمندی از ظهور و سلطنت آنان ارائه می‌دهد.

۱-۱-۲-۱۱ سلسله ساسانیان

اول ایشان اردشیر بابکان است. او از نژاد ساسان بن بهمن بود و پارت‌ها را در ایران چهارصد سال قبل از هجرت برانداخته بود. او سلطنتی استوار تشکیل داد. آنان بیش از چهارصد سال در ایران سلطنت داشتند و با چیره‌شدن عرب‌ها سرنگون شدند. شاعر در سرودن سرگذشت ساسانیان بیشتر، مطالب موجود در شاهنامه را آورده است. البته گاهی نیز به روایت تاریخی و دقیق‌تری استناد می‌کند؛ به‌ویژه از خطوط تازه‌کشف‌شده و ترجمه‌شده آثار تاریخی دوره ساسانیان بهره می‌برد.

بعد از بیان حاکمیت و سقوط یزدگرد سوم، اندکی از وضع جغرافیایی و موقعیت نیک طبیعی ایران سخن می‌گوید و سپس اثر خود را با بخشی به نام تأسف بر اوضاع حالیه ایران ادامه می‌دهد. بخش‌های دیگر به ترتیب عبارت است از: سعادت و نیک‌بختی احوال پیشین، سوگواری ایام گذشته، خطاب به اورنگ کیان، خطاب به ابنای وطن، خطاب به شاهنشاه ایران، اندرز به پادشاهان، پند و نصیحت ملوک و خاتمه و تاریخ اتمام کتاب. در این مطالب روحیه یک فرد آزادی‌خواه و میهن‌دوست و دیندار با انگیزه اتحاد مسلمانان مشاهده می‌شود. از سوی دیگر به سبب بی‌کفایتی، ستم، فساد، بی‌لیاقتی و... شاهان قاجاری را از زیر تیغ زبان بی‌پروای خود می‌گذرانند و نقد تندى علیه ناصرالدین‌شاه بیان می‌کند:

وزیران کشور، ملیجک‌نهاد^۸ امیران لشکر، بت حورزاد

دلیرانت امروز، نازک‌بدن نبردآورانت همه سیم‌تن

شاعر از توجه ناصرالدین‌شاه به ببری^۹ و ملیجک و نپرداختن به مردم شگفت‌زده است:

به کار رعیت نپرداخت هیچ پرستید گه گربه، گاهی ملیج

او همچنین خود را دوستدار نبی و ولی می‌داند و طرح اتحاد اسلامی را دنبال می‌کند:

تو تا باشی ای خسرو نامور مرنجان کسی را که دارد هنر

به‌ویژه که باشد ز روشن‌دلی به جان دوستدار نبی و علی

یکی نامداری ز ایران منم که خو کرده در چنگ شیران منم

قلم دارم و علم و فرهنگ و رای نژاد بزرگان و فرّ همای

به گاهی که آمد تمیزم پدید روانم به دانش همی بُد کلید

ز گیتی نجستم به‌جز راستی نگشتم به‌گرد کم و کاستی

همه خیر اسلامیان خواستم دلم را به نیکوی بیاراستم
 همی خواستم تا که اسلامیان به وحدت ببندند یکسر میان
 همه دوستی با هم افزون کنند ز دل کینِ دیرینه بیرون کنند
 مر اسلامیان را فزاید شرف نفاق و جدایی شود برطرف

شاعر در زندان عثمانی‌ها گرفتار است و به همین سبب عبدالحسین میرزا فرمانفرما را به انتشار کتاب خود سفارش می‌کند. عبدالحسین دستور می‌دهد قسمت‌های پایانی کتاب *نامه باستان*^{۱۱} حذف شود. او ادامه سرودن تاریخ ایران بعد از دوره اسلامی را به احمد بن ملاحافظ عقیلی کرمانی واگذار می‌کند. «سالار لشگر در سنه ۱۳۱۵ بفرمود بعض اشعار آن را که در آن ایام نامناسب بود برداشته و از ظهور اسلام تا جلوس مظفرالدین‌شاه، شیخ احمد ادیب کرمانی بر وزن و سبک جلد اول به نظم کرده، *سالاریه* نام نهاد و به طبع رسانیده، نگارنده آنچه از آن کتاب برداشته‌اند، به دست آورده، بعض اشعار آن را که سائق غیرت است، در فصل آخر مقدمه می‌نگارد» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۷).

سرانجام اینکه هدف از سرودن *باستان‌نامه*، احیای هویت ملی، وطن‌دوستی و جلب توجه مردم به جغرافیای ملی و دینی است و شاعر می‌دانسته است که جانش را در این راه از دست می‌دهد:

من از بهر ترویج آیین خود فدا کرده‌ام جان شیرین خود
 که تا خود نباشم به بیگانه شاد از آن روی دادم سر خود به باد

۲-۳ سالارنامه

بخش دوم و سوم *سالارنامه* را احمد ادیب کرمانی به شعر درآورد. این بخش تاریخ ایران اسلامی تا دوره زندیه و تاریخ قاجاریه تا دوره مظفرالدین‌شاه را در بر می‌گیرد. احمد ادیب کرمانی این بخش‌ها را نیز در دیوان یادآور شده و زمان را به بعید و قریب و جدید تقسیم کرده است. زمان بعید که شرح آن گذشت، سروده میرزا آقاخان کرمانی و دو بخش دیگر سروده احمد ادیب کرمانی است.

به سالارنامه من از ابتدا نکردم به دیگر کسان اقتدا
 سه قسمت نمودم زمان مدید بعید و قریب و پس آنکه جدید
 زمان بعید آنچه پیش از نبی‌ست همان کاورنده‌ی کلام نبی‌ست
 ز عهد نبی تا به انجام زند زمان قریب است بی‌چون و چند
 جدیدش مسمی به قاجاری‌ست که تا قرن‌ها بر بقا جاری‌ست

۲-۳-۱ احوال شاعر

شیخ احمد بن ملاحافظ عقیلی کرمانی (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱۲: ۱۱۹) از شاعران و هنرمندان کرمانی است که خط فارسی نکو می‌نوشت و بر دو زبان فارسی و عربی مسلط بود. او در هر دو زبان، آثاری به شعر دارد و از او ترجمه‌هایی نیز از زبان عربی در دست است. تاریخ تولد شاعر آشکار نیست؛ اما وفات او در سال ۱۳۲۹ قمری است: «قدتوفی الناظم فی ۱۳۲۹ کما کتبه لنا السید محمد الهاشمی الکرمانی» (همان، ج ۹: ۶۵). عقیلی کرمانی همشاگرد آقاخان کرمانی و استاد ادیب قاسمی کرمانی از شاعران طنزپرداز قاجاری است. او در دستگاه حکومتی عبدالحسین میرزا، سمت منشی داشت و پس از برکنارشدن فرمانفرما و دادن امارت فارس به او، همراهش به شیراز می‌رود. در این زمان در پایان سرودن کتاب خود بوده است؛ اما گویا فرستادن به فارس بهانه‌ای بود تا فرمانفرما را بعد از اندکی به کربلا تبعید کنند و

شاعر در اندوه و شکایت از تنهایی، اثرش را به پایان برد. از جمله آثار او عبارت است از:

۱) دیوان فارسی؛ دیوان الفارسی و فیه القصاید و غیرها فی ثلاثه آلاف بیت، کان نسخه عند السید محمد الهاشمی الکرمانی، بطهران (همان: ۶۵)؛

۲) دیوان عربی؛ دیوان العربی المشتمل علی القصاید أيضا و منها القصیده الالهجائیه؛

۳) ترجمه‌های احمد ادیب کرمانی؛

۴) دستور حکمت (همان، ۱۲: ۱۱۹) یا ترجمه عهدنامه مالک اشتر؛ نام این کتاب در فهرست نسخ چاپی از آغاز تا سال ۱۳۴۵ (مشار، ۲۵۳۵، ج ۱: ۱۳۰۰) به نام «ترجمه عهدنامه مالک اشتر» ترجمه میرزا آقاخان عبدالحسین بن عبدالرحیم، تهران ۱۳۲۱ قمری، چاپ سنگی آمده است. این ترجمه از شیخ احمد بن ملا حافظ عقیلی کرمانی «ادیب» (م. ۱۳۲۹ق) است و تشابه اسمی نزدیکی با شیخ احمد بن ملا جعفر روحی کرمانی (م. ۱۳۱۴ق، یار و باجناق میرزا آقاخان کرمانی) دارد؛ خان‌بابا مشار این اثر را به نادرستی به نام میرزا آقاخان کرمانی ثبت کرده است. در ذریعه نام مترجم، احمد ادیب کرمانی ذکر شده است: «شرح فارسی لعهد مالک اشتر للشیخ احمد الادیب الکرمانی، ألفه بأمر علاءالملک السید محمودخان الطباطبایی التبریزی طبع فی (۱۳۲۱) و أنشأ خطبته میرزا محمدحسین الفروغی کما ذکره ابن یوسف فی «نهج البلاغه چیست؟» (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۸: ۱۵۲ و ۱۵۳).

۲-۳-۲ نام کتاب

این اثر به فرمان سالار لشکر عبدالحسین میرزا، از شاهزاده‌های عصر قاجاریه و فرمانفرمای کرمان و سیستان سروده شد و به همین سبب به سالارنامه شهرت یافت.

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| من از اهل کرمان به نام احمدم | که در خیل سالار جیش آمدم |
| ز تاریخ هجری پس از یک‌هزار | چو بر سیصد و پانزده شد شمار |
| به فیروز عهد مظفر شهی | که زیور از او یافت تخت مهی |
| ... به فرمان «سالار عبدالحسین» | که عاریست ذاتش ز هر عار و شین |
| من این نامه گفتم ز سر تا به بن | که شد تازه‌رو، داستانتان کهن |

۲-۳-۳ محتوای کتاب

شاعر این کتاب را با وصف منش‌های پیامبران و پادشاهان واقعی آغاز کرده است و بقیه اثر خود را با عنوان‌های زیر مرتب می‌کند که البته جنبه تاریخی دارد: استیلای عرب و انقراض عجم تا ابتدای ریاست آل طاهر در خراسان، حکومت‌های صفاریان، سامانیان، غزنویان، آل بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، اسماعیلیان (به‌ویژه حسن صباح)، سلطنت چنگیزخان و استیلای مغولان، آمدن هولاکو به ایران و سلطنت او و فرزندانش، امیر تیمور گورکان و فرزندانش، پادشاهان صفویه، بیان استیلای محمود افغان، گزارشی از عملکرد دیگر امیران افغانی در ایران، نادرشاه افشار و جنگ‌ها و اعقابش، امرای زندیه: کریم‌خان زند، لطفعلی‌خان زند و کشته‌شدن او به دست آقا محمدخان قاجار... از این قسمت فصل ویژه‌ای همراه با توحیدیه‌ای آغاز می‌شود که به دوره قاجاریه می‌پردازد. این فصل دربردارنده بحث‌هایی در بزرگداشت و جنگ‌ها و عملکرد پادشاهان این سلسله از آقامحمدخان تا مظفرالدین شاه است و سراینده سرانجام، سخن را با حمد و سپاس الهی و بیان این نکته‌ها به پایان می‌رساند. به جز این مباحث، مطالب دیگری نیز از شاعر در این قسمت‌ها دیده می‌شود:

۱) بیان معنی ریاست ظاهری و باطنی؛ در این قسمت شاعر به اثبات پیامبری و شاهی می‌پردازد و بعد از اثبات اینها، شرایط بھی شاهی را بررسی می‌کند؛ سرانجام به علت عقب‌افتادگی ایران و بیان راه نجات می‌پردازد.

۲) تنبیه نکته در معنی و مقصود سلطنت به قانون اساسی؛ شاعر در این قسمت که بیان تاریخ زمان حکومت چنگیزیان است، سلطنت را دینی و دنیوی می‌داند. پایه سلطنت دینی، الهی است و سلطنت دنیوی خود بر سه گونه است: جمهوری که مردم شاه را انتخاب کنند؛ دوم مشروطه که شاهی در رأس باشد، ولی مجلس تصمیم‌گیرنده باشد و سوم مستقله که شاه و وزیر به‌تنهایی تصمیم‌گیرنده‌اند. سرانجام شاعر می‌گوید هرکس که حاکم باشد بهتر است به فکر مردم باشد.

۳) بیان سرانقلاب دولت از دودمان صفویه و چیرگی افغان که شاعر به چند طایفه از جمله رمالان و منجمان، پندگویان افسانه‌گوی و درویشان یاه‌سرای سخت می‌تازد؛ زیرا آنان باعث شکست ایرانیان در نبرد محمود افغان شدند.

۴) بیان معنی واقعی نجابت و زدودن نکوهش از نادر؛ شاعر در پی اثبات برتری نادر در اصالت و نسب است تا با اثبات نادر، ارزشمندی کارهای او را بیان کند:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| ستایش خداوند بخش‌کننده را | ضیابخش مهر درخشنده را... |
| که سالارنامه سرانجام یافت | دل من ز انجام آن کام یافت |
| به فرمان سالار در ملک جم | به شش ماه تاریخ ملک عجم |
| شد این‌گونه زیبا و آراسته | ز هر عیب و هر نقص پیراسته |

سراینده معتقد است از کسی وام و منت نپذیرفته است؛ اما اعتراف می‌کند نباید به سخنش نازید؛ زیرا کسان دیگری پیش و بیش از او هستند؛ همچنین در ادامه می‌گوید از رازهای جهان جز اندکی را نگفته است و اگر گوش شنوایی بود می‌توانست گفتنی‌های بسیاری بیان کند. در سخنی از آقاخان به‌طور گسترده در این باره بحث شده است.

۲-۳-۴ منابع سالارنامه

آقاخان کرمانی در نامه باستان می‌گوید مواد شعری خود را از یافته‌های باستان‌شناسان، آثار مورخان اروپایی، افسانه یا اسطوره‌های ایرانی دریافت کرده است. احمد ادیب کرمانی در این باره سخنی نمی‌گوید و به‌طور دقیق با کنار هم گذاشتن سخنان او در جاهای مختلف نمی‌توان دریافت از چه منابعی بهره برده است؛ اما به نظر می‌رسد از تاریخ‌های گوناگون ایرانی استفاده کرده است. او مانند فردوسی می‌کوشد سخنانش را به سراینده نامه باستان، سراینده داستان کهن، جهان‌دیده دهقان پیر، دهقان دستان‌سرا، دانای شیرین بیان و دانای دانش‌پژوه و... منسوب کند. گاهی نیز می‌گوید از دفتر باستانی این سخن را خواندم و منظور از واژه باستانی آثار تاریخی گذشته است.

| | |
|---------------------|------------------------------|
| سراینده دفتر باستان | زد این‌گونه دستان این داستان |
|---------------------|------------------------------|

| | |
|--------------------|---------------------------|
| سراینده داستان کهن | ز ایام پیشین سرود این سخن |
|--------------------|---------------------------|

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| جهان‌دیده دهقان پیر کهن | چنین رانده از حال چوپان سخن |
|-------------------------|-----------------------------|

| | |
|---------------------|-------------------------|
| نگارنده حال آزادگان | چنین کرد وصف صفی‌زادگان |
|---------------------|-------------------------|

جهان‌دیده دهقان دست‌ان‌سرا به دفتر چنین گفته این ماجرا

**

چنین گفته دانای شیرین بیان که چون رفت سلطان‌مراد از میان

**

چنین گفت دانای دست‌ان‌سرا ز احوال نادرشاه این ماجرا

**

من از دفتر باستانی سخن چنین خواندم این داستان کهن

**

ز دفتر چنین خوانده‌ام این خبر که شد شه‌سلیمان چو بر کاخ بر

برخی از این ابیات با واژه گفت آغاز می‌شود و شاید ذهن را به آنجا هدایت کند که گویا تاریخ‌دانی برای او تاریخ را بازگو می‌کرده است؛ اما هیچ نامی از چنین فردی نیست. از محتوای متن می‌توان دریافت که او با وجود استفاده از همه تاریخ‌ها، توجه ویژه‌ای به حبیب‌السییر داشته است؛ البته نگارنده این جستار با مقایسه حکایت‌ها و نقل‌های داستانی، مقدار بسیاری از آنها را در حبیب‌السییر نیافت که این موضوع نشان‌دهنده بهره‌بردن شاعر از آثار تاریخی دیگر است.

۲-۳-۵ تاریخ آغاز و پایان سالارنامه

من از اهل کرمان به نام احمد

ز تاریخ هجری پس از یک‌هزار

به فیروز عهد مظفر شاهی

... به فرمان «سالار عبدالحسین»

من این نامه گفتم ز سر تا به بن

سال ۱۳۱۵ هجری این کتاب به پایان رسیده است. مدت سرایش آن شش ماه بود و در شیراز پایان یافت:

لک الحمد یا راحماً للعباد

که سالارنامه سرانجام یافت

به فرمان سالار در ملک جم

شد این‌گونه زیبا و آراسته

گویا این سال همان سالی است که عبدالحسین بعد از برکناری از وزارت جنگ به شیراز فرستاده می‌شود: «ماندن فرمانفرما را در تهران به طرز بیکاری صلاح ندیدند؛ از اینکه بودن چنین شخصی در حالت معزولی باعث اختلال کار صدارت و وزارت عظمی خواهد شد. محبوسا فرستاده شود. ناچار ایالت فارس را به او داده، مقرر داشتند که به فرمانفرمایی فارس برود؛ و ناظم‌الدوله، والی فارس را به دارالخلافه احضار کردند... به حکم دولت امر و مقرر می‌شود که از وزر وبال فارس کناره کرده و از ایالت معزول شده، به عتبات عالیات و کربلای معلا که خاک عثمانی است، برود و مجاور و متوقف باشد تا سعادت آخرت دریابد و تهذیب اخلاق نماید» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۱۴۶). شاعر به این موضوع اشاره می‌کند:

من اکنون که می‌گویم این نامه را
 ز اقبال عبدالحسین میرزا
 به فرمان سالار فرخنده‌بخت
 که بود او به فرمان شاه عجم
 گرفتستم اندر بنان خامه را
 چو شیراز شد جنتِ جانفزا
 ز کرمان کشیدم به شیراز رخت
 در این سال فرمانده ملک جم

گویا فرمانفرما سریع از کار برکنار می‌شود. شاعر از رفتن او غمناک است و عبدالحسین او را به دست فردی به نام اسد می‌سپارد و شاعر را با خود نمی‌برد:

در آن حین که شهزاده عبدالحسین
 همی خواست کز بهر کسب شرف
 روان گشت شهزاده بحردست
 ز شیراز شد عازم کربلا
 هم از وی جدا مانده هم از وطن
 نه یار و نه غمخوار و نه همدمی
 دل و دین و عقل و روان باخته
 چو شهزاده من بنده با خود نبرد
 که کامل شود بهر من خجلتش
 مرا بهجه‌الملک یاری نمود
 اسد مفخر و دوده دنبلی
 بسی کرد تأکید در کار من
 که حکم ملک‌زاده عبدالحسین
 در این حال گفتم من این داستان
 کنون گشت هنگام ختم کلام
 روان شد سوی قبر شاه حسین
 دهد بوسه بر خاک پاک نجف
 عجب اینکه دریا به کشتی نشست
 من اینجا بماندم به غم مبتلا
 به حرمان، گرفتار رنج و مهن
 نیاسوده جان من از غم دمی
 به کانون غم سوخته و ساخته
 به پرورده خویش، بهجت سپرد
 فزاید مرا بهجت از بهجتش
 به همدستی‌ام پایداری نمود
 که چون او نبینی به روشندلی
 که باید به پایان رسانی سخن
 همانا که بر ماست چون فرض عین
 به سر بردم این نامه باستان
 سخن مختصر گفتمت والسلام

۲-۴ سبک‌شناسی اثر

در کتاب *سالارنامه* مانند آثار نخستین فارسی دری، تلفظ واژه‌ها صورت یکسانی ندارد. این موضوع شاید به سبب تأثیرپذیری این اثر از *شاهنامه* باشد؛ همچنین الگوبرداری از شیوه توصیف‌ها و بیان صحنه‌ها، در این موضوع مؤثر است؛ این گمان نیز می‌رود که شاعر به سبب اقتضای وزن حماسی و برای گنجاندن سروده در این وزن، واژه‌ها را به‌طور ویژه‌ای به کار می‌برد. گمان دیگر به شیوه نویسنده‌گی و شیوه نگارش ارتباط دارد. در ادامه در چند بخش ویژگی‌های سبکی اثر بررسی می‌شود:

(۱) تبدیل مصوت‌ها به یکدیگر؛ $ا/اُ = \bar{ا} / 0$: به دریا نهنگست و در گُه پلنگ... کوه/ که.

(۲) تبدیل صامت‌ها به یکدیگر؛ $و/ب$: واج «ب» به «و» تبدیل می‌شود «سلیمان ز باد بزبان داد پشت... وزان/ بزبان».

(۳) فرایند واجی حذف بسیار دیده می‌شود؛ از این جمله حذف از آغاز واژه است. بیشترین نمونه در این زمینه حذف الف از آغاز واژه است: سماعیل سامانی آن میرِ راد، سماعیل به‌جای اسماعیل.

(۴) قلب واج‌ها؛ $ز$ دو دست او دور کردی دو کفت؛ کتف/ کفت.

- (۵) به کار رفتن همی + فعل: ترخم همی کرد بر زیر دست.
- (۶) نکته درخور بیان کاربرد فعل‌های نشابوری با «استم، استی، است...» است؛ مانند: گرفتستم اندر بنان خامه را.
- (۷) اعداد ترتیبی مانند فارسی میانه مانوی از ترکیب عدد+دیگر به کار می‌رود؛ مانند: سه دیگر گو اشکش رزم‌زن.
- (۸) کاربرد فعل‌ها در معانی دیگر؛ مانند: نمانم شما را جوی اعتبار؛ نمانم به جای نگذارم.
- (۹) کاربرد دو حرف اضافه در حالت متممی؛ مانند: به تاریکی اندر، رقیبان شدند/ ز قولنج رفت او به خاک اندرون.
- (۱۰) حذف حرف اضافه در برخی جاها؛ مانند: شماخی چنان تاخت بر لکزبان: یعنی در شماخی.
- (۱۱) کاربرد فعل‌های قدیمی طردشده؛ مانند: بخوشید خواهد سپه را جگر/ سپاه زکی روی برگاشتند.
- (۱۲) کاربرد ادات مر+ را؛ مانند: که روز بد آمد مر او را به پیش.
- (۱۳) کاربرد واژه به معنای امروزی؛ مانند: به خوارزمشاه، آن یمین دول؛ همچنین به واژه‌های زیر می‌توان اشاره کرد: قانون/ پاپ/ مشروطه/ بزک.
- (۱۴) استفاده از ترکیبات عربی؛ کاربرد ترکیبات عربی در این اثر بیشتر به آیه یا حدیث و یا ضرب‌المثل مشهوری اشاره دارد؛ مانند: «فرستاد احمد به «بئس المهاده» که برگرفته از آیه ۱۹۷ سوره آل عمران است: مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ: [این] کالای ناچیز [و برخورداری اندکی] است سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد قرارگاهی است.
- (۱۵) بلاغت اثر؛ احمد ادیب کرمانی در اثر خود، در مقایسه با نامه باستان، از بلاغت بیشتری بهره برده است. توصیفات بلاغی او بیشتر شبیه نظامی گنجه‌ای با همان نگاه و روش برای استفاده از زیبایی‌شناسی ادبی است. آن هیجان و شور حماسی شاهنامه در این اثر دیده نمی‌شود. در هنگام بیان حکمت‌ها زبان و شیوه سعدی برای خواننده یادآور می‌شود و و روش گفتار به شاهنامه شباهتی ندارد.
- شاعر در استفاده از علم بیان، بیشتر به تشبیه توجه دارد. او از انواع گوناگون تشبیه بهره می‌برد. تشبیهات حسی و واقعی در اشعار او بسیار و تشبیهات خیالی اندک است. او از کنایه و مجاز و نماد نیز استفاده می‌کند.
- تشبیه:** شاعر بیشتر از تشبیه بلیغ برای گفتار بهره می‌برد. شاعر در استفاده از تشبیهات دیگری مثل تشبیه کامل یا مؤکد و...، بیشتر از تشبیهات ناچیز و تکراری برای بیان صحنه‌ها استفاده می‌کند و حتی در صحنه‌های جدیدی که بیشتر وجود نداشت، مانند کاربرد توپ و تفنگ، هنوز تفنگ را ازدهاسان و توپ را کوه آتشفشان می‌بیند.
- تشبیهات بلیغ شاعر گاهی شکل نمادین به خود می‌گیرد: «به آنان که چوگان رحمت خوردند/ که تا گوی دانش به سبقت برند»، «برافراخت چون او لوای جلال»، «بر اورنگ عزت به فرّ و جلال»، «علم‌های طغیان برافراختند».
- شاعر در صنایع بدیعی تواناست و بازی‌های زبانی زیبایی با صنایع بدیعی انجام می‌دهد. او بیشتر، از صنعت جناس و ایهام استفاده می‌کند و به‌ویژه در ایهام تناسب، آفرینش‌های زیبایی دارد. بیشترین کاربرد زیبایی‌شناسی در شعر شاعر در صنعت جناس دیده می‌شود. شاعر در این صنعت شگرد ویژه‌ای دارد. او با هر حادثه و یافتن واژه هم‌شکل، می‌کوشد واژه‌ای مناسب برای بیان حال بیابد؛ مانند: ولی روبرو شد چو با شاهرخ/ بتابید از حمله شاه، رخ.
- ایهام تناسب نیز شگرد ویژه موجود در این اثر است؛ مانند: که فرهاد برداشت تیشه عتاب؛ منظور فرهاد پاشای عثمانی است که ایهام زیبایی با تیشه ساخته است.
- آنچه بیان شد بیشترین ویژگی‌های سبکی اثر باتوجه به نکات دستوری و زبانی و بلاغی است. در مقایسه نامه باستان و سالارنامه، آفاخان با هدف ویژه سرودن تاریخ و توجه به معنا از توجه به نکته‌های بلاغی و ادبی پرهیز می‌کند؛ اما

ویژگی‌های دستوری، گویا به سبب هم‌مکتب‌بودن دو شاعر، در زبان آنان یکی است. آقاخان در اشعارش به این موضوع اعتراف می‌کند که هدفش تاریخ‌سرایی است نه شاعری:

غرض بود تاریخ، نی شاعری
 که طبع من از شعر بودی عری
 به‌ویژه که بودم به بند اندرون
 چه لطف آید از طبع بندی، برون؟
 در این نامه از هر دری گفته شد
 گهرهای معنی بسی سفته شد

آقاخان در مقایسه با احمد بن حافظ، از ترکیب‌ها و توصیف‌ها و واژه‌های عربی، بسیار کمتر بهره برده است و بیشتر واژه‌هایش کلمات اصیل ایرانی و گاهی واژه‌های دساتیری است که کاربردش در بین اهل زبان رایج بوده است. از نظر احساسی گاهی هر دو شاعر احساسات درونی خود را در حمایت از شخصیت‌های تاریخی و شکست یا پیروزی‌های افراد نمی‌توانند پنهان کنند؛ مانند سخن گفتن آقاخان دربارهٔ بیان افتخارآمیز رخدادهای زندگی کوروش و بحث احمد بن حافظ در اثبات نادرشاه افشار... .

۳- نسخه‌های موجود

۱-۳ نسخهٔ آ: نسخه‌ای از نامهٔ باستان میرزا آقاخان به شمارهٔ ثبت ۷۸۹۵۱ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به ابعاد ۱۴/۵۰ × ۲۱ سانتیمتر در ۱۶۳ صفحه موجود است که پشت شناسنامهٔ نسخه نوشته شده است: «به خط مؤلف». نگارنده با مقایسهٔ خط این نسخه و خطوطی که در سایر آثار آقاخان بود، در نسبت‌داشتن این خط به آقاخان تردیدی ندارد.

۲-۳ نسخهٔ س: نسخهٔ دیگری از سالارنامه چاپ سنگی به خط علیرضا حسینی شیرازی در سال ۱۳۱۶ قمری در چاپخانهٔ محمدی در ۴۵۵ صفحه در شیراز چاپ شده است. این نسخه در سه بخش است؛ بخش اول سرودهٔ آقاخان کرمانی است و دو بخش دیگر از ابتدای آغاز اسلام تا زمان قاجاریه و از زمان قاجاریه تا حکومت مظفرالدین شاه از احمد ادیب کرمانی است. همان‌گونه که گفته شد و به گواهی نسخهٔ اصلی میرزا آقاخان، بسیاری از بخش‌های نامهٔ باستان حذف شده است؛ زیرا با تاریخ ارتباطی نداشت و شاید به سبب زبان گزنده و انتقادهای بی‌پروا و وابستگی فرمانفرما به حکومت، مطالبی از کتاب تغییر یافت و حذف شد. در نسخهٔ چاپ سنگی سالارنامه به سبب‌های گوناگون در بسیاری از جاها افتادگی واژه‌ها نمود دارد. این چاپ به خط نستعلیق عربی است و به سبب نگذاشتن سرکش برای گ و نقطه برای پ و ژ، گاهی دشواری‌هایی برای خواندن ایجاد می‌کرد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. این نسخه به خط علیرضا حسینی شیرازی است.

۳-۳ نسخهٔ م: این نسخه به خط محمدعلی مصباحی نائینی متخلص به عبرت در سال ۱۳۱۹ شمسی مطابق جمادی‌الاولی سال ۱۳۵۹ قمری در ابعاد ۲۰ × ۱۵ در ۳۹۸ صفحه با خط نسخ نوشته شده و به شمارهٔ ۷۳۹۴ در کتابخانهٔ مجلس ثبت است. این اثر به نسخهٔ چاپ سنگی نزدیک است. نسخه‌نویس بر آن است که برخی از اشعار حذف‌شدهٔ میرزا آقاخان را از روی نسخهٔ بهمینار کرمانی به این متن افزوده است و علت نزدیکی به نسخهٔ سنگی شاید این باشد که از روی نسخه‌ای نوشته شده که چاپ سنگی نیز از روی همان نگاهشته شده است. دقت نظر نسخه‌نویس بسیار خوب است و لغزش‌های موجود در چاپ سنگی، در آن نیست.

۴-۳ کتاب دیگری به شمارهٔ ۶۲۱۷ در کتابخانهٔ ملک به خط شکستهٔ نستعلیق موجود است. در هر صفحه یازده سطر و در ۲۲۳ صفحه به نام سالارنامه یا سالاریه به نام شیخ احمد بن ملاحافظ یزدی است. با بررسی معلوم شد این کتاب به اشتباه و تشابه عنوان به نام احمد بن حافظ ثبت شده است؛ اصل کتاب سالاریه در تاریخ کرمان است.

۴- نتیجه‌گیری

سالنامه اثر دو نویسنده گران قدر کرمانی، یعنی میرزا آقاخان کرمانی و احمد ادیب ملاحافظ عقیلی است که در سه بخش - از تاریخ گذشته ایران تا زمان حمله اعراب، از ابتدای اسلام تا پایان حکومت زندیه و از آغاز حاکمیت قاجار تا دوره مظفردالدین شاه - به شیوه شاهنامه فردوسی و در همان وزن سروده شده است. قسمت نخست سروده آقاخان در زندان طرابزون به انجام می‌رسد. شاعر به عبدالحسین میرزا فرمانفرما درباره انتشار اثر سفارش می‌کند و به سبب لقب ابتدایی فرمانفرما، سالار لشگر، نام کتاب نیز سالنامه نهاده می‌شود.

شاید بتوان گفت نامه باستان میرزا آقاخان که تا دوره اسلامی سروده شده، ذیل و شرحی بر شاهنامه و با همان زبان و شیوه است؛ اما با دید منطقی و تازه شاعر مطالبی به مباحث تاریخی از تاریخ‌های تازه ترجمه شده افزوده شده است؛ از جمله آثار تاریخی تازه ترجمه شده به تاریخ هردوت و گزنفون و کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی جدید در باب سلسله‌های سومری، بابلی، ماد، هخامنشی و اشکانی می‌توان اشاره کرد. نگاه تاریخی باستان‌نگرا و ملی‌گرایی برای نخستین بار در نوشته‌های آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا دیده می‌شود؛ این نگرش با نگاه علمی میرزا آقاخان کرمانی ادامه و جنبه تحقیقی یافت. سلسله‌های قبل از این گروه‌ها عصر تاریکی و ابهام بوده است؛ به همین سبب شاعر در مباحث مربوط به آنها مانند مورخان و ادیبان زمان خود تحت تأثیر کتاب‌های دساتیری است؛ به‌ویژه به کتاب دبستان سخن توجه ویژه‌ای دارد. شاعر با لغت‌شناسی و انطباق شخصیت‌های حماسی، به سبب شباهت واژگانی و تعبیرهای ذوقی با شخصیت‌های تاریخی، نگاه تازه‌ای در اثر خود ایجاد کرده است؛ برای مثال افراسیاب تغییر یافته فراز آب یا ماوراءالنهر دانسته می‌شود. هرچند بیشتر این تعبیرها با ریشه‌شناسی و لغت‌شناسی سازگاری ندارد. شاعر کمابیش متن یکدست و به دور از صناعت‌های ادبی با زبانی کاملاً گویا و رسا و روان ارائه کرده است. قسمت دوم کتاب را احمد بن ملاحافظ به نظم درآورد که متن آن یکدست نیست. شاعر در این بخش می‌کوشد تا متن از زیبایی‌های ادبی و بلاغی، به‌ویژه تشبیه‌های بلیغ اضافی و جناس تام و کنایه‌ها و ماده‌تاریخ خالی نماند. برای اصالت تاریخی نیز از کتاب‌های تاریخی بعد از اسلام استفاده شده است و البته به کتاب تاریخی ویژه‌ای توجه نداشته است. زبان این کتاب روان و ساده است. در این بخش شمار واژه‌های عربی و فرنگی و ترکی نسبت به قسمت نخست کتاب بیشتر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. او دومین فرمانفرمای خانواده‌اش بود. نخستین فیروزمیرزا، پدرش بود که بعد از مرگش در سال ۱۲۶۴ شمسی، به نام ناصرالدوله فرمانفرما شد. با مرگ ناصرالدوله در ۱۲۷۱، شاه کسی را شایسته‌تر از عبدالحسین برای دریافت این عنوان نیافت.
۲. حاجب دربار، رئیس دربار (صفویان). (۲) داروغ دیوانخانه (دهخدا، ۱۳۶۲: ذیل واژه)
۳. شیخ احمد روحی پسر دوم آخوند ملا محمدجعفر در سال ۱۲۷۳ قمری (۱۸۵۷م) در کرمان متولد شد... او از مشاهیر ازیان و داماد میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل بود (ن.ک: وزیری، ۱۳۸۵: ۸۴۹، نقل از حاشیه).
۴. میرزا محمودخان قمی (محمود محمودی) در سال ۱۲۵۰ قمری (۱۲۱۳ش/۱۸۴۳م) در کاشان متولد شد. پدرش میرزا محمدعلی نام داشت. پس از تمام کردن تحصیلات مقدماتی به مدرسه دارالفنون وارد شد و در آنجا علوم هندسه را آموخت. پس از ۲ سال تحصیل در دارالفنون، به گفته خودش در مقدمه کتاب تقویم ناصری‌اش، به او مرحمت شد و همراه با ۳۹ نفر دیگر از دانشجویان برجسته ایرانی به ریاست عبدالرسول خان، نواده حاج محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی و با نظارت حسنعلی خان گروسی ملقب به امیرنظام (وزیرمختار ایران در انگلستان و فرانسه) برای ادامه تحصیل به اروپا رفت. این سفر در سال ۱۲۷۵ قمری و هم‌زمان با برکناری میرزا آقاخان نوری از وزارت بود. این گروه اعزامی برای یادگیری علوم مدرن به نقاط مختلف اروپا

رفتند. در این میان میرزا محمودخان قمی برای تحصیل در علم نجوم تعیین و به پاریس فرستاده شد. در آنجا به مدرسه پلی‌تکنیک رفت و در برخی از درس‌های دانشگاه سوربن نیز شرکت کرد. او تنها عضو این گروه ۴۰ نفری بود که برای رشته نجوم انتخاب شده بود؛ به همین سبب او را از نخستین ایرانیانی است که به تحصیل نجوم جدید و دانشگاهی پرداخت. او در این زمان سرکنسولگری بغداد را داشت.

۵. ناظم‌الدوله اول میرزا اسدالله‌خان ناظم‌الدوله سفیر ایران در عثمانی است. سید اسدالله‌خان حکمران فارس و سپس حاکم تهران شد (شقاقی، ۱۳۵۳: ۱۹۱). او از کارمندان وزارت خارجه و یکی از برادران حاج میرزا محمدرفع نظام‌العلماء و پسر میرزا علی‌اصغر مستوفی تبریزی بود. در سال ۱۳۰۱ قمری هنگامی که وزیرمختار ایران در پترزبورگ (لنینگراد) بود، لقب وکیل‌الملک به او داده شد. در سال ۱۳۰۸ قمری به‌جای حاج شیخ محسن‌خان معین‌الملک، مأمور سفارت اسلامبول شد و ناظم‌الدوله لقب گرفت (سلیمانی، ۱۳۷۸: ۱۸۹).

۶. ناظم‌السلطنه: عبدالله‌خان، فرزند محمدرحیم‌خان علاء‌الدوله قاجار، سال ۱۲۸۹ زمانی که پدرش به سمت کشیکچی باشی منصوب شد، عبدالله‌خان را به ریاست غلامان کشیکخانه تعیین کرد و در سال ۱۳۱۱ لقب ناظم‌السلطنه به او داده شد.

۷. دغو: در *شهنامه* گوید: دشتی بود که توس، دختر گرسیوز را از آنجا برای کاووس آورد؛ اما این همان حکومت دیاکو است که در بلخ بود (آقاخان). دغو، دشتی بود که پهلوانان ایرانی برای شکار به آنجا می‌رفتند. در این دشت توس و گودرز و گیو درحال شکار، مادر سیاوش را دیدند که از درون بیشه‌ای آشکار شد... (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۲۰۳۰). دیاکو بنیانگذار پادشاهی دولت ماد است که در آغاز قرن هفتم و یا پایان قرن هشتم قبل از میلاد این دولت را تأسیس کرد. او در آغاز مردی دهقان بود و چون رفتار و کرداری نیک داشت و به عدالت در میان مردمان داوری می‌کرد، مردم او را به پادشاهی برگزیدند (قدیانی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۸۷).

۸. ملیجک: منیجه یا ملیجک یا منیجک، غلام‌علی عزیزالسلطان است. او برادرزاده امینه اقدس بود که در نزد شاه جایگاهی ویژه داشت و اخترالدوله یکی از دختران شاه به عقد او درآمد. تاج‌السلطنه درباره این فرد بدچهره و نزدیک به دربار شاه می‌نویسد: حال، یک قدری از نژاد و صورت این کسی که در دوره زندگانی من بیشتر با من برخورد کرده است به شما می‌نویسم تا خوب او را بشناسید و اخلاق و صفات حمیده او را به خاطر داشته باشید. این طفل کمابیش کور، یعنی اتصال چشم‌هایش به سبب درد بسیار، سرخ و ناپسند بود. با وجود تمام تزئینات سلطنتی و تشریفات درباری، باز بسیار کتیف بود. رنگی سبزه و صورتی زشت و قدی بی‌اندازه کوتاه داشت. از آنجایی که طبیعت نخواست به این طفل عزیز از او گله‌مند باشد، زبانش هم لال و کلماتش غیرمفهوم بود. هیچ تحصیل و سوادى نداشت و از تربیت و تمدن اسمی نشنیده بود. بیست‌سی نفر از بچه‌ها و پسران مردم طبقه متوسط همبازی و به اصطلاح غلام‌بچه او بودند. همه ساعات شبانه‌روز مشغول شیطنت و دوییدن دور حیاط و اذیت کردن به خانم‌ها و مهمان‌ها بود و هرگز کسی قدرت چون‌وچرا و سؤال جواب نداشت. در تابستان، خاک و سنگ حیاط و در زمستان گلوله‌های برفی را به‌جای دسته‌گل‌ها به خانم‌ها تقدیم می‌کرد و از هیچ حرکت وحشیانه روگردان نبود. اخلاق زشتی داشت؛ حتی قتل (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۸).

۹. گربه: منظور ببری، گربه معروف ناصرالدین‌شاه است. روایت گوناگون از سبب علاقه شاه به آن وجود دارد. این گربه یکی از افراد حرم‌سرا به نام زبیده بود. روزی شاه بیمار شد و گربه پیش تخت او چرخ می‌زد و زبیده نوید بهبودی شاه را داد. از قضا شاه بهبودی یافت و گربه پس از این محبوب شد. منیج به ملیجک مراجعه شود.

۱۰. در نسخه سالارنامه چاپ سنگی که سه سال بعد از مرگ آقاخان به خط علیرضا حسینی شیرازی موجود است، به نام آقاخان هرگز اشاره‌ای نشده و تنها در بخش پایانی، شعری از میرزا آسوده شیرازی در ستایش سالارنامه آمده است که آنجا از دو شاعر سراینده نام می‌برد:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| به شیخ احمد آن بخرد پاک‌رای | که در مرز دانش کسش نیست تای |
| یکی داد فرمان که عنوان کند | یکی نامه نغز دیوان کند |
| به طبعش یکی داد فرمان دگر | به تصویب سرهنگ والاگهر... |

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: پیام.
- ۳- آراین پور، یحیی (۱۳۷۲). *از صبا تا نیما* (سه جلد)، تهران: کتاب‌های جیبی.
- ۴- آقابرگ تهرانی، محمدمحسن (۱۴۰۳). *الذریعه الی تصانیف الشیعه* (۲۵ جلد)، به کوشش احمد بن حسینی، لبنان: دارالاضواء، چاپ دوم.
- ۵- آقاخان کرمانی، میرزا عبدالحسین (۱۳۲۴). *آئینه اسکندری*، نسخه خطی به شماره ۳۵۵۹۹، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۶- ----- (۱۳۱۳). *نسخه خطی نامه باستان*، شماره ثبت: ۷۸۹۵۱، به خط خود شاعر، تهران: مجلس.
- ۷- آقاخان کرمانی و احمد بن ملاحافظ، *نسخه چ سنگی*، به خط علیرضا حسینی شیرازی، شیراز: مطبع محمدی.
- ۸- -----، *نسخه خطی*، به خط مصباح نائینی، شماره ثبت ۷۳۹۴، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- ۹- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶). «بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار»، *پژوهش‌های ادبی*، سال پنجم، شماره ۱۸، ۹ - ۳۲.
- ۱۰- ابن اثیر (۱۳۷۱). *تاریخ کامل بزرگ ایران و اسلام* (۳۳ جلد)، ترجمه عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۱- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). *افضل التواریخ*، به تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۱۲- ایونس، ورونیکا (۱۳۸۱). *اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- ۱۳- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸). *تاریخنامه طبری* (۵ جلد)، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش، چاپ دوم.
- ۱۴- بهار، محمدتقی (۱۳۷۷). *سبک‌شناسی* (۳ جلد)، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۵). *فرهنگ ایران باستان*، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۱۶- تاج السلطنه (۱۳۶۱). *خاطرات تاج‌السلطنه*، به تصحیح منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۱۷- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۴). «کیخسرو و کوروش»، *مجله ایران‌شناسی*، سال هفتم، ۱۵۸ - ۱۷۰.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۱). *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار.
- ۱۹- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «گرشاسپ، فردوسی و شاهنامه‌سرایی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۳۹۹ - ۴۲۲.
- ۲۰- دبستان کرمانی، محمود (۱۳۲۸). «میرزا آقاخان»، *مجله یغما*، سال دوم، شماره ۶، ۵۴۱ - ۵۶۶.
- ۲۱- *دبستان المذاهب* (بی تا). *نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*، شماره بازیابی ۸۲۵.
- ۲۲- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی* (چهار جلد)، تهران: عطار، چاپ پنجم.
- ۲۳- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۲). *لغتنامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴- رزمجو، حسین (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۵- سلیمانی، کریم (۱۳۷۸). *القاب رجال دوره قاجار*، با مقدمه ایرج افشار، تهران: نشر نی.

- ۲۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۲). «تلقی قدما از وطن»، *الغبا*، دوره اول. جلد دوم، ۱-۱۲.
- ۲۷- شقاقی، حسین قلی خان (۱۳۵۳). *خاطرات ممتحن‌الدوله*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴). *کلیات سبک‌شناسی*، تهران: فردوس.
- ۲۹- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). *حماسه‌سرایی در ایران از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*، تهران: امیرکبیر.
- ۳۰- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق (۸ جلد)، تهران: دایرة‌المعارف اسلامی، چاپ سوم.
- ۳۱- قدیانی، عباس (۱۳۸۷). *فرهنگ جامع تاریخ ایران*، تهران: آرون، چاپ ششم.
- ۳۲- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۷۰). *مازهای راز (جستاری در شاهنامه)*، تهران: نشر مرکز.
- ۳۳- *گزیده سروده‌های ریگ‌ودا* (۱۳۷۲). ترجمه سید محمدرضا جلالی، تهران: نشر نقره، چاپ سوم.
- ۳۴- *مجم‌التواریخ و القصص (بی‌تا)*. تصحیح ملک‌الشعرا بهار و رمضانی، تهران: کلاله خاور.
- ۳۵- مشار، خان‌بابا (۲۵۳۵). *فهرست نسخ چاپی از آغاز تا سال ۱۳۴۵*، به کوشش احسان یارشاطر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۶- معین، محمد (۱۳۳۶). «آذر کیوان و پیروان او»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۳۹، ۲۵-۴۲.
- ۳۷- ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان (سه جلد)*، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.
- ۳۸- وزیری، احمدعلی خان (۱۳۸۵). *تاریخ کرمان*، به تصحیح باستانی پاریزی، تهران: علم، چاپ پنجم.
- ۳۹- یسنا (۱۳۸۰). *ترجمه و تألیف ابراهیم پورداوود*، تهران: اساطیر.